جلسه 395

سه شنبه 19/08/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که آیا جواز اجتماع امر ونهی جواز عقلی هست یا جواز عرفی؟ یعنی بحث در جواز وامتناع اجتماع امر ونهی صرفا در جواز و امتناع عقلی است یا بحث عرفی هم هست؟ که ما عرض کردیم بحث عرفی هم هست.

مرحوم آقای صدر فرموده اند: ولکن در عین حال که ما قبول داریم می تواند بحث عرفی هم باشد، اما این تفصیل که برخی مطرح کرده اند که جواز اجتماع امر ونهی را عقلا پذیرفته اند ولی عرفا نپذیرفته اند، این مطلب درست نیست. برای اینکه نکته اینکه کسانی قائل به امتناع اجتماع امر ونهی شدند این بود که می گفتند محال است شیء واحد هم محبوب باشد و هم مبغوض. ما اثبات کردیم که با تعدد عنوان مشکل حل می شود. حب به صرف الوجود شرب الماء مثلا با بغض به عنوان غصب قابل اجتماع است. و این مطلبی است که عرف هم به وجدان عرفی اش احساس می کند. معنا ندارد بگوئیم عرف قائل به امتناع اجتماع امر ونهی است هر چند عقل قائل به جواز است.

بعد مرحوم آقای صدر فرموده است: البته این را بگوئیم که اگر کسی قائل به امتناع عرفی اجتماع امر ونهی شد و لکن عقلا قائل به جواز اجتماع بود، فقط در خطابات لفظیه باید امتناعی بشود. چون عرف وقتی امتناع اجتماع امر ونهی را قائل بود منشأ می شود که ظهور خطاب صل با ظهور خطاب لاتغصب تعارض بکند. اما اگر خطاب لفظی نداشتیم اجماع داشتیم بر وجوب نماز. در اینجا ما مشکلی نداریم. یا اگر اجماع داشتیم بر حرمت غصب، ما مشکلی نداریم. چون دیگر بحث خطاب لفظی مطرح نیست تا عرف بگوید ظاهر خطاب لفظی صل با ظاهر خطاب لفظی لاتغصب تعارض دارند. دلیل لبی که لفظ ندارد. ولذا تنها در جائی که امر ونهی به دلیل لبی ثابت می شود نظر عقل محکّم است.

اقول: این فرمایش آقای صدر ناتمام است. اما اینکه ایشان فرمود وجهی ندارد که ما قائل به جواز اجتماع بشویم عقلا و در عین حال بگوئیم عرفا اجتماع امر ونهی ممتنع است. جناب آقای صدر! مگر فقط مشکل اجتماع حب وبغض بود که ما بخاطر این مشکل می خواستیم امتناعی بشویم؟ تا بگوئید که ما عقلا دیدیم این مشکل قابل حل است با تعدد عنوان، عرف هم این را می فهمد.

خود شما فرمودید که عقلا قوام امر به حب به فعل نیست، قوام نهی هم به بغض به فعل نیست. عقل می گوید قوام امر به مصلحت فعل است، ولو محبوب مولا نباشد. قوام نهی هم مبه مفسده فعل است ولو مبغوض مولا نباشد. شما خودتان این را فرمودید. یعنی شما فرمودید ممکن است صل بگوید چون مصلحت در طبیعی صلاة هست ما امر می کنیم به طبیعی صلاة که شامل صلاة در مکان مغصوب هم می شود. ولو صلاة در مکان مغصوب محبوب مولا نباشد اما وافی به مصلحت هست.

ولذا شما خودتان فرمودید: عقلا امر به صلاة متقوم به حب به طبیعت صلاة نیست، نهی از غصب هم متقوم به بغض به طبیعت غصب نیست. عرف است که ستظهار می کند از خطاب امر محبوب بودن فعل را. عرف است که استظهار می کند از خطاب نهی از غصب مبغوض بودن غصب را. و این استظهار عرفی تولید اشکال می کند.

پس خود شما قبول دارید که در برخی از موارد عقل اجتماع را محال نمی داند ولی عرف بخاطر این استظهاری که می کند که امر ناشی از حب است و نهی ناشی از بغض است گاهی دچار مشکل می شویم در مورد نهی از مقید و امر به مطلق مثل صل و لاتصل فی الحمام. مرحوم آقای صدر آنجا فرمود عقلا اجتماع امر به مطلق صلاة با نهی از حصه ای از آن قابل جمع است ولکن خلاف متفاهم عرفی است. خود مرحوم آقای صدر فرمود. پس می شود بین عقل وعرف در بحث اجتماع امر ونهی تفرقه ایجاد کرد.

بله ایشان معتقد بود که با تعدد عنوان، حب به صلاة وبغض به غصب مشکل ندارد. اما این ادعا که فرقی بین نظر عرف وعقل نیست، نه این ادعا تمام نیست. در امر به مطلق صل و نهی از مقید لاتصل فی الحمام خود ایشان پذیرفت که عقلا امکان دارد اجتماع امر ونهی ولی خلاف فهم عرفی است. چون فهم عرفی می گوید امر به صلاة ناشی است از حب فعلی به صلاة، نهی از صلاة فی الحمام هم ناشی است از بغض فعلی صلاة فی الحمام، واینها با هم جمع نمی شود. در حالی که عقل می گفت چه لزومی دارد که امر ناشی باشد از حب به فعل، چه لزومی دارد که نهی ناشی باشد از بغض به فعل. مصلحت در فعل کافی است برای امر، مفسده در فعل هم کافی است برای نهی. حب وبغض نمی خواهیم.

پس این فرمایش آقای صدر که بین نظر عقل وعرف تفرقه نیست این خلاف مبنای خود ایشان است. وخلاف مسلک صحیح است. ما عرض کردیم فقط مشکل، مشکل اجتماع حب وبغض نیست در بحث اجتماع امر ونهی. مشکلات دیگری هست، مثل اینکه در اکرم عالما با لاتکرم الفاسق عرض کردیم که عرف از این خطاب استظهار می کند که لاتکرم الفاسق فسق حیثیت تعلیلیه است، أی لاتکرم هذا لانه فاسق. اکرام این فرد مفسده دارد ومصلحت تامه ندارد. عرف اینجور استظهار می کند. و این تنافی دارد با اکرم عالما که مفادش این است که اکرام هر عالمی وافی به مصلحت است ولو عالم فاسق باشد. فقط مشکل اجتماع حب وبغض نیست. ظهور لاتکرم الفاسق این است که لاتکرم هذا لکونه فاسقا. اکرام این فرد مفسده دارد ومصلحت تامه ندارد. این ظهور عرفی است که به جنگ اکرم عالما می رود، ولو اجتماع حب بوغض با تعدد عنوان جائز باشد.

ولذا ما در این اکرم عالما با لاتکرم الفاسق عقلا گفتیم اجتماع امر ونهی جائز است، ولی عرف بین این دو خطاب تنافی می بیند.

اما مطلب دوم ایشان که فرمود: اگر تنافی و امتناع اجتماع امر ونهی فقط عرفی بود ما در خطابات لفظیه مشکل پیدا می کنیم. اما ادله لبیه که لفظ ندارند تا ظهور خطاب امر با ظهور خطاب نهی تعارض بکند.

چجناب آقای صدر! اجماع معمولا کاشف از یک خطاب شرعی است، که شارع یک خطابی داشت که این خطاب یا بیان یا با فعل امام یا با تقریر امام فهمیده شد. اجماع کشف می کند از ظهور قول یا فعل یا تقریر امام. آن هم ظهور است. اجماع که دلیل مستقل از کتاب وسنت نیست. کاشف از کتاب وسنت است. کاشف است از یک ظهوری که یا در قول معصوم بود و به ما نرسید و یا در فعل معصوم بود و یا در تقریر معصوم. این هم کاشف از یک ظهور است که به ما نرسیده است.

برفرض شما بگوئید نه، اجماع ممکن است کاشف از ظهوری نباشد، بلکه مستقیم حکم واقعی را کشف کند بدون اینکه کاشف از ظهور قول امام یا فعل امام باشد. سلمنا که اجماع مجمعین یا از باب تنقیح مناط بود یا از باب حدس رأی معصوم بود نه اینکه از قول امام کشف بکنند. بسیار خوب، این فرمایش شما که دیگر بحث از ظهور جدا می شود و می شود بحث عقلی، وچون عقلا اجتماع امر ونهی ممکن است دیگر کاری به استظهار عرف نخواهیم داشت، این باز فی الجمله اشکال دارد. چرا؟ برای اینکه گاهی تنافی عرفی بین اجتماع امر ونهی یعنی ارتکاز عقلائی وعرفی بر تنافی بین امر ونهی. یعنی عرف می گوید اگر نماز امر دارد در مکان مغصوب، پس تنافی دارد با نهی. این بحث ظهور نیست. بحث تلازم است. منتهی تلازمی است که ما با ارتکاز عرف کشف کردیم.

یک وقت ظهور است، ظاهر خطاب مثلا حجیت خبر ثقه این است که لوازمش هم حجت است. ظهور است. ولی تلازم ثبوتی به نظر عرف ندارد. ظاهر دلیلی که می گوید صدق العادل، این است که لوازم خبر او را هم عمل کن. بله اگر این است، این ظهور از شئون لفظ است. ولی گاهی بالاتر از ظهور است، ارتکاز عرف بر تلازم بین دو مطلب است. شارع هم از این ارتکاز عرف ردع نکرد. و این مفید وثوق است به اینکه شارع هم بین این دو مطلب تلازم می بیند. این فراتر از ظهور است. عرف وقتی بین امر به صلاة در مکان مغصوب یک نوع تلازم دید که این امر با عدم نهی تلازم دارد و با نهی تنافی دارد، این فراتر از ظهور است، این می شود وثوق به تلازم بین الامر بالصلاة فی المکان المغصوب مع عدم النهی عنه. اجماعی که اماره بر لازم است ملزومش را هم اثبات می کند. فراتر از ظهور است، تلازم است.

مثل اینکه شما در آبی که به اندازه نصف کر است ونجس است آمدید یک نصف کر دیگری را که طاهر است با این ممتزج کردید. عقل تنافی نمی بیند که آن نصفی که متنجس بود هنوز هم متنجس باشد، آن نصفی که طاهر بود هنوز هم طاهر باشد. تنافی ندارد عقلا. چون اجتماع نقیضین که پیش نمی آید، اجتماع ضدین که پیش نمی آید. ولی عرف آنقدر اینجا ارتکازش قوی است که می گوید من اصلا باور نمی کنم که اجزاء ممتزجه ماء واحد بعضش طاهر باشد و بعضش نجس. که انصافا همین است. اگر دلیل داشتیم ولو اجماع بر طهارت این نصف کر که بعدا اضافه کردیم، لازمه اش این است که آن نصف دیگر که اول نجس بوده پاک شده است. لوازم اجماع مثل خود اجماع می شود لوازم الاماره و حجت است.

پس این فرمایش آقای صدر تمام است.

التنبیه الرابع: این تنبیه ولو بزرگان خیلی به آن اهمیت داده اند، محقق قمی بحث کرد، صاحب فصول بحث کرد، دیگران بحث کردند ولی ما سریع رد می شویم:

بحث در این است که فارق بین این مسأله اجتماع امر ونهی با اقتضاء النهی عن العبادة أو المعاملة للفساد چیست؟

انسان اول تعجب می کند که اینقدر فرق بین این دو مسأله واضح است که چه چیزی موجب شبهه شد که این دو مسأله با هم یکی باشند؟

شبهه ظاهرا این بوده است که گفته اند: بحث ما در این مسأله اجتماع لبا در این است که هل النهی عن الشیء یمنع من تعلق الامر به و یوجب فساده بالتبع أم لا؟ آیا نهی از صلاة در مکان مغصوب مانع از امر به آن می شود وطبعا بخاطر انتفاء امر صحیح هم نخواهد بود، یا نه، نهی از این صلاة در مکان مغصوب مانع از امر نیست. روح بحث اقتضاء النهی للفساد هم این است که آیا نهی از این شیء مانع از تعلق امر به آن خواهد بود و بالتبع موجب فساد آن خواهد بود یا نه. پس روح دو مسأله یکی شد. روح مسأله اجتماع این شد که: هل النهی عن الصلاة فی المکان المغصوب یمنع من تعلق الامر بها فیوجب فسادها لعدم الامر ام لا. بحث اقتضاء هم روحش این است که: هل النهی عن هذه الصلاة فی المکان المغصوب یمنع من الامر بها فیوجب فسدها أم لا؟

ولذا محقق قمی آمد جوابی داد، گفت مسأله اجتماع در عامین من وجه است مثل صل و لاتغصب. اما بحث اقتضاء النهی للفساد در خصوص عام وخاص مطلق است. مثل صل ولاتصل فی الحمام.

صاحب فصول ایراد کرده، گفته نه، اجتماع امر ونهی اختصاص ندارد به عامین من وجه، بلکه در عام وخاص مطلق هم می آید. مثل تحرک و لاتقترب من زید. خب لاتقترب من زید اخص مطلق است از تحرَّک.

بعد صاحب فصول فرموده: فرق این دو تا مسأله این است که در مسأله اقتضاء بحث می شود از تعلق نهی به همان عنوان متعلق امر. منتهی امر به عنوان مطلق تعلق می گیرد مثل صل، نهی به عنوان مقید تعلق می گیرد که لاتصل فی الحمام. عنوان واحد است، منتهی مطلقش امر دارد مقیدش نهی دارد. برخلاف مثال تحرک و لاتقترب من زید. آنجا عنوان ها متعدد است ولو خارجا اقتراب من زید اخص مطلق است از تحرک، اما عنوانا عنوان مغایری است. مثل صل و لاتصل فی الحمام نیست که عنوان نهی همان عنوان امر است مع قید زائد.

مرحوم آخوند فرموده: اصلا این حرفها درست نیست. تعدد موضوع مگر موجب تعدد مسأله می شود؟! پس شما بیائید در همین بحث اجتماع الامر والنهی بحث کنید که اجتماع الامر والنهی فی الوضوء، یک مسأله، اجتماع الامر والنهی فی الصلاة یک مسأله دیگر.

اختلاف موضوع که موجب این نیست که انسان دو مسأله بکند. باید ببیند جهت نزاع چیست. اگر جهت نزاع متعدد بشود اینجاست که دو مسأله باید در اصول مطرح بشود. والا اگر جهت نزاع مشترک است. خب اجتماع امر ونهی فی الوضوء جهت نزاعش با اجتماع امر ونهی در صلاة و در صوم یکی است. ولذا می شود یک مسأله.

پس باید ببینیم که جهت نزاع در مسأله اجتماع با جهت نزاع در مسأله اقتضاء اگر دو تا بود می شود دو مسأله، و الا اگر یکی بود معنا ندارد دو تا مسأله بشود به صرف اینکه ما موضوع ها را متعدد بکنیم. خب در هر بحثی می شود موضوع ها را متعدد کرد. اقتضاء النهی عن الصلاة للفساد یک مسأله، اقتضاء النهی عن الصوم للفساد مسأله دیگر، اقتضاء النهی عن الاعتکاف للفساد مسأله سوم. اینکه معنا ندارد. چون اگر جهت نزاع مشترک باشد مسأله هم باید یکی بشود.

بعد ایشان در کفایه فرموده: جهت نزاع در این دو مسأله مختلف است. در مسأله اجتماع جهت نزاع در این است که آیا سرایت می کند امر ونهی از عنوان به معنون یا سرایت نمی کند. اگر سرایت نکند، عنوان صلاة متعلق امر است، عنوان غصب متعلق نهی. اگر سرایت بکند یک فعل واحد معنون به دو عنوان می شود امتناع. پس جهت نزاع در مقام در سرایت حکم است از عنوان به معنون. ولی در بحث اقتضاء جهت نزاع این است که نهی از عبادت مثلا مقتضی فساد است یا نیست. جهت نزاع متعدد است.

واین فرمایش، فرمایش متینی است. علاوه بر اینکه موضوع هم مختلف است، محمول هم مختلف است. اجتماع الامر والنهی جائز ام لا، این یک قضیه. النهی عن العبادة مقتض للفاسد أم لا قضیه دیگر. دو قضیه داریم، جهت نزاع هم مختلف است. در مانحن فیه ممکن است اصلا صحیح باشد نماز در مکان مغصوب کما علیه صاحب الکفایة، فقط می خواهیم ببینیم که امر و نهی با هم جمع می شوند یا نه. والا ممکن است صحیح باشد. نماز در مکان مغصوب امر ندارد نهی دارد به نظر صاحب کفایه، ولی نماز صحیح است در حال جهل.

پس جهت بحث در مقام در صحت وفساد نماز نیست، در امکان اجتماع امر ونهی است. ولذا مرحوم آخوند می گوید نماز در مکان مغصوب نهی دارد محال است امر داشته باشد ولکن صحیح است بخاطر تحقق ملاک.

و در بحث اقتضاء هم ممکن است کسی اینجا جوازی شده، می گوید نماز در مکان مغصوب هم امر دارد و هم نهی دارد. ولی در بحث اقتضاء می گوید این نهی ولو امر هم داریم اما این نهی مقتضی فساد صلاة است، کما التزمنا بذلک فی العالم العامد والجاهل المقصر. ما قائل به جواز هستیم، در عین حال می گوئیم چون نهی دارد این فعل ولو امر هم دارد در مورد عالم عامد و جاهل مقصر ما مشکل پیدا می کنیم.

پس جهت نزاع مختلف شد. در مانحن فیه می خواهیم ببینیم آیا نهی از یک فعل مانع از امر به آن فعل به عنوان آخر می شود یا نه. ممکن است بگوئیم مانع می شود کما علیه صاحب الکفایه ولکن این عمل صحیح است لاستیفاء الملاک. ولی در بحث اقتضاء می گوئیم آیا نهی از این عبادت مقتضی فساد است یا نه. و چه بسا ما می گوئیم امر هم دارد ولی بخاطر این نهی ما مجبوریم بگوئیم این عبادت فاسد است.

یقع الکلام فی التنبیه الخامس غدا انشاءالله.